

اقتضا نماید در انصورت هم مخالفان را بقوت و اقتدار بنی عبد مناف مغلوب و مخذول می توان نمود . اما خلیفه سخن مروان را بعنف معامله بریده خاموش گردانید . بعد از آن اهل مجلس برخاسته بجای خود رفتند . چون در مدت سه روز عهد خلیفه بوفائیت انجامید اهل فساد خلیفه را بنقض عهد متهم ساخته خانه اش را احاطه کردند . چون در آن اثنا مروان بعضی سخنان تهدید امیر بر زبان رانده بود پس اهل فساد باز دحام تمام شکایت را پیش علی بردند . علی باز نزد خلیفه رفت و گفت مروان فتنه خفته را پیدار می گرداند . اگر تو هم بنصیحت چنین کسانی که حریم مال و جاهند عمل نموده بسخن دوستان صادق که در میان اسلام برای منع شقاق و تفاق سعی می کنند کوش ندهی . من هم فیما بعد از مداخله و توسط این کار خود را پس می کشم . اگر چه علی بعد از آن از عثمان مفارقت کرده بود با این همه در باب محافظه اش جد و جهد خود را نیز دریغ نمی نمود . چونکه فرزند دلبندهش امام حسن از در وازه عثمان بوجه التي البیان جدا نشده بود چون از گفتار دشوار مروان آتش فتنه بلند و جناب خلیفه باستمداد مستند شد . و آن اهل فساد که بزجر و نصیحت علی و دیگر اصحاب بسوی وطن خود عودت کرده بودند بمدینه و اصل شده مصریان نزد علی و بصریان و کوفیان نیز نزد طلحه و زبیر رفتند . علی از مصریان پرسید که چرا شما باز آمدید . گفتند مادر راه از دست شخصی که بمصر می رفت مکتوب خلیفه را که برای قتل مانوشته بود گرفته باز آمدیم . علی گفت بصریان و کوفیان از شما دور بودند . چه گونه شده است که در یک وقت همگی شما خبردار

کشته یکبار بمدینه عودت نمودید . پس چنان معلوم میشود این شکایتها
 اصلی ندارند . گفتند هر چه بادا باد ما این آدم را فیما بعد بر مسند
 خلافت نمی خواهیم . بصریان و کوفیان نیز پیش طلحه و ابن
 زبیر کلام مذکور را بعینه ادا و جواب را نیز بعینه استماع نمودند .
 القصد روز آدینه حضرت عثمان بخطابت آغاز و بسوی مفسدان
 چشم خود را باز نمود و گفت ای جماعت بخدا سو کنید می خورم که
 شما بحديث رسول الله ملعون شده هستید . چون صلحای امت هم
 از ارمی دانند . پس باید که خطاهای خود را بصواب محو نماید .
 از اصحاب کرام محمد بن مسلمه برخاست و گفت آری من بدین کلام
 گواهی می دهم . مکر اهل طغیان اورا بخشونت بر جای نشانیدند .
 بعد از آن زید بن ثابت برخاسته بگواهی دادن مهیا شده بود که از انیر
 بزجر و توبیخ باز داشتند . و اهل مسجد را سنگها انداخته
 بی خواندن نماز از مسجد بدر کردند . اگر چه حضرت عثمان
 از ضرب سنگی بر زمین افتاده . و بعد از آن برخاسته در خانه خود
 در آمده بود . اما اهل فساد محاصره خانه اش را چنان بهر سا
 نیده آبر بردند که علی کرم الله وجهه نیز متأثر شد و گفت رومیان
 و ایرانیان هم در وقت محاربه ما با ایشان ابرامی کردند .
 و اینان چه گروهی ظالم و بی انصافند که ابراهیم بسته اندوزود
 چند مشک را از آب پر کرده بخانه عثمان در آورد . بعضی از امهات
 مومنین و اصحاب کزین نیز راهی یافته اب می رسانیدند . چون اهل
 عصبیان برای خلع عثمان ماده مکتوب را بزرگترین سبب فساد ساخته
 بودند . بنا بر بن علی و دیگر هم بعضی از اصحاب همراه چند نفر
 از مخالفان نزد عثمان رفته از حال مکتوب سؤال کردند . عثمان

سو کند خورد و گفت من مکتوبی چنین ننوشته هشتم . اگر چه
 علی و رفیقانش کلام عثمان را بی تأمل و تردد تصدیق کرده بودند .
 اما اصیان بیان نمودند که مهر عثمان بران وضع شده است . عثمان
 گفت من از آن هم خبر ندارم . مفسدان گفتند ازین معلوم شد که
 تو بدرجه عجزداری که مردمان عجز ترا شناخته بچسارت تمام
 مهر ترا نیز تقلید می نمایند . بنابراین غرل تو نیز لازم می آید .
 کویا اهل فساد بچنین ترهات دعوی خود را اثبات نموده بودند .
 اما چون سخن شان در حق این مکتوب هم اطرا دندار دپس شبهه
 نیست که آن زانیر خودشان اختراع نکرده باشند . اگر چه بعد از آن
 اهل فساد روی جبر و قهر را نشان داده برای خلع خلیفه بر پاشده
 بجهت در آمدن در خانه خلیفه سعی خود را بچساورده بودند .
 اما از سبب مدافعه حسن بن علی و ابن عباس و دیگر اصحاب و اقربا
 و تعلقات خلیفه که بر دردار الخلافه سلاح بدست ایستاده بودند
 مجال دخل نیافته هنوز بمدافعه سرگرم بودند که محمد بن ابی بکر
 و گروهی از او باش مصریان و دیگر عرب از پس دیوار خانه در آمده
 و سه نفر از ایشان یکان یکان در حجره عثمان داخل شده و برای
 استعفایش از منصب خلافت تکلیف نموده همچنان بافعال ناشایسته مشغول
 گشتند که ذکر آنرا جایز ندانستیم و تفصیل شناعت و رذالت محمد بن ابی بکر را
 که در هنگام در آمدن و بر آمدن از وی صادر شده بود نیز مناسب ندیدیم
 القصد او باشان اهل غرض بتاریخ سی و پنجم سنه هجرت سنیه
 بروز هژدهم ذی الحجه عثمان بن عفان را شهید . و انکشتهای
 زوجه اش نائله را که بمنع افعال شنیعه شیعه سفها جد و جهد میکرد
 بریده دنائت و رذالت خود را اجرا میکرد دند که بعضی از غلامان

خلیفه شهید دو نفر از مفسدان بقتل رسانیده . و در محافظه نائله سعی بلیغ بجا آورده دروازه داران خلافت را بر سه نفر مقتول مسدود ساختند . هر چند بعد از آن مفسدان برای یغما بجانب بیت المال شتافته بودند اما مالی بسیار نیافته خائب و خاسر باز گشتند . چون روز سوم در راه کشاده جنازه عثمان را برای دفن بیرون آوردند . اهل عصیان نیز در راه ایستاده برای انداختن سنگها بر جنازه خلیفه باز حاضر گشته بودند که علی بزجر و توبیخ ایشان را باز داشته جنازه را نزدیک بقعه بقیع برده بمکان حش کواکب نام مانند شهیدان دیگر بیغسل و تکفین با پیراهن خون آلود دفن . و بعد از آن بامر علی باز جسد مبارکش را بر آورده داخل بقیع کردند .

(محاکمه و قعه)

از تفصیلات سالفه معلوم شد که ظن و شبهه که بعضی مؤرخین در شهادت عثمان بن عفان دارند . هرگز بر اساس متین مبتنی نیستند . هر چند عثمان در هنگام نایت پیری بر مسند خلافت قرار گرفته در اکثر مناصب عالیه و امور مهمه ملکیه خویشان خود را استخدام کرده باشد . اما چون بعضی از ایشان در زمان سعادت رسول الله علیه السلام و بسیاری شان نیز در زمان شیخین از سبب کفایت و درایت در کارهای بزرگ استخدام شده بودند بنا برین عثمان هم ایشان را استخدام میکرد . و در زمان خلافت خود تنها ابن عامر را که اهلیت و کفایت و فراست و درایتش هم بموجب سالف البیان چون خورشید تابان نمایانست والی عراق ساخته بود . مگر بنی هاشم از سبب آن جور و جفا که

در هنگام ظهور اسلام از بنی امیه علی الخصوص از ابو سفیان و امثال آن دیده و چشیده بودند ترقی بنی امیه را در دولت اسلامی نمی خواستند . اما از تباعد زمان سعادت رسالت قدر و حیثیت بنی امیه که در هنگام جاهلیت در میان قوم عرب داشتند آهسته آهسته باز کشته فتنه های بزرگ نیز بظهور آمدند . اگر چه علی و طلحه و زبیر در دفع آنها کوششها کرده باشند . با اینهمه حیل و دسایس اصحاب غرض بمقاصدشان مانع شده فائده نبخشید . و چون بسیاری اصحاب کبار رسول الله علیه السلام نیز در کارزار های سوریه و عراقین و دیگر بلاد و در طاعون عمواس که ذکر آن سبقت ورزیده است وفات نموده بودند بنا برین کسی نممانده بود که آتش اختلال که در میان اسلام باشتعال آمده بود بحسن مقال خاموش گرداند . بلکه از یکطرف معاویه شهادت عثمان را برای غصب خلافت آلتی مؤثر یافته . و از طرف دیگر شاعران فصیح اللسان عرب غیرت و تهور بنی امیه بایات و اشعار و مرثیه های بی شمار تحریک و آتش اخذ انقام ایشان را تیز تر کرده عدم مبالغات علی بن ابی طالب را در نصرت عثمان بن عفان بصورت آشکار بیان مینمودند . اما از سیاق اخبار اقوال و افکار شان تأیید نمی شود . چونکه از یک جانب از روز ظهور اختلال علی کرم الله وجهه بالنفس برای منع فساد و دفع اشرار بدنهاد که از شهرها آمده بودند سعی بلیغ نموده باز گردانیده بود . و از جانب دیگر فرزندان دلبند خود حسن را با ابن عباس بجهت نکهبانی دار الخلافه از شر مفسدان که پنهانه مکتوب باز کشته آتش فتنه را باشتعال آورده بودند معین کرده بود . و ایشان هم بمقابله و مجادله اشرار کمر همت

را چنان استوار بسته برای نثار جان در راه عثمان پای ثبات را برقرار
 نهاده بودند که حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه نیز کثرت اهل
 طغیان و قلت نکمبائرا مشاهده نموده و مقاومت قلیل را با کثیر
 دشوار پنداشته بدرجه شفق و مرحمت در دلش حاصل شد که
 همکنانرا اجازت انصراف داده بحسن گفت می دانم که قلب پدرت
 برای تو تا چه درجه در التهاست . برای خدا مرا بگذار و زود
 نزد پدر رفته اضطرابش را تسکین نمای . حسن گفت بخدا تا جانرا
 فدا نکم از درت جدا نخواهم شد . عثمان بمشقت حسن تاب
 نیاورده و در راه کشاده بار فیقانش درون می درآورد که بسیاری
 سفها نیز بشکستن در مباشرت نمودند . و چون شکستن در ممکن
 نشد پس خواستند که در راه آتش زده درون درآیند . و هنوز حسن
 و رفیقانش همراه ایشان در کشاکش بودند که بوجه سالف البیان
 بعضی او باشان از دنبال خانه درآمده عثمان بن عفانرا بدرجه
 شهادت رسانیدند . اکنون بخوبی ملاحظه باید فرمود که
 اگر چه علی بنفس خود مدافعه نکرده بود . با این همه جگر پاره
 اش حسن تا درجه نهایت در بذل غیرت و همت تقصیری نکرده
 است . اصر عثمان بنصیحت علی عامل شده بافکار مروان
 و دیگر خویشاوندان خود کار نمی فرمود البتہ علی بنفس خود هم
 در دفع فساد بذل جان می نمود . چون همکنان در باب بذل و ایشار
 مال و جان حضرت عثمان از ظهور اسلام تا روز انتخاب خلافت
 در نصرت و تأیید دین اسلام متفق الکلمه اند پس در ایضاح و بیان آن
 احتیاج ندارد . القصه چون حضرت عثمان از یکطرف در سن
 از درجه هشتاد سال تجاوز نمود و از طرف دیگر نیز باوصاف

حلم و حیا متصف بود . لاجرم از دفع و منع مقاصد حریمانه بزرگان بنی امیه و از تدارك اسباب مدافعه عاجز شده است . اگرچه بسیاری کسان برای امداد عثمان بایقظ و اخطار مروان از بلاد بصره و کوفه برآمده از راهی کوتاهتر بجانب مدینه شتافته بودند . اما هنوز در اثنای راه بودند که شهادتش را استماع کرده بازگشتند .

(نسب و قیافت عثمان رضی الله تعالی عنه)

عثمان بن عفان بن ابی العاصی بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف میانه قد و فراخ سینه و بالای دوشهایش ستر ورنکش کندم کون و سرش بی مو و ریش مبارکش مویدار و دراز بود . و در وجه مبارکش اثر دانه های جدری نیز مشاهده می شد . دیگر انساب اندات بزرگوار بکتاب انساب حواله کردیم

(بیعت مردمان بعلی رضی الله تعالی عنه)

بعد از شهادت عثمان بن عفان طلحه و زبیر و بسیاری ذوات از مهاجرین و انصار بخانه علی رضی الله عنه رفته گفتند ما برای بیعت آمده ایم . علی گفت من تحمل بار خلافت ندارم . وزیری شمارا بر امیری ترجیح می نمایم . هر که را شایان خلافت می بینید من هم بدو تابع می شوم . ولیکن ایشان بزور و جبر علی را بجانب خلافت مائل گردانیده بمسجد شریف بردند . نخستین طلحه و زبیر و بعد از آن مهاجرین و انصار بیعت کردند . مگر بعضی کبار مهاجرین و انصار از بیعت امتناع ورزیدند . پس سعد و ابن عمر را طلبیده برای بیعت تکلیف نمودند . اما ایشان چنان بیان کردند که تا همکنان بیعت ننمایند ما هم بیعت نخواهیم کرد . اگرچه از سبب عدم امنیت از عبدالله بن عمر کفیل خواسته بودند

اما عبدالله چنان جواب داد که من کفیل هم ندارم . بنابراین اشتر
 برای قتل عبدالله بعلی تکلیف نمود . مکر علی انرا رهائی داد و گفت
 کفیلش منم . و سعد را نیز در باب بیعت مخیر کردانید . بعد از آن
 بزرگان بنی امیه از مدینه برآمده بجانب شام روان . و نعمان
 بن بشیر نیز با پیراهن خون الود عثمان و انکشتهای بریده نائیه
 بجهت طلب قصاص عثمان بسوی شام متوجه گشت . بعضی
 می گویند چون بعد از شهادت عثمان بسیاری اصحاب کرام از قبول
 خلافت امتناع ورزیده بودند لاجرم اهل فساد از روی جبر
 خلافت را بعلی قبول کردانیده و طلحه و زبیر را نیز گره آبدوی بیعت
 کنانیدند . حاصل کلام بعد از مدت چهار ماه طلحه و زبیر برای
 حج از علی اجازت خواستند و وقعه عجیب جلال نیز چنانچه بیان
 خواهد شد در آئینه دوران صورتها گشته در حق طلحه و زبیر
 بعضی سخنهای غیر واقع و اراجیف نابجا نیز پیداشدند . چون
 علی کرم الله وجهه بر مسند خلافت قرار گرفته خواست که رجال
 بنی امیه را از مناصب عالیه عزل نماید . مغیره نزدش رفته
 مقدمات قناعت بخش را در میان آورد و گفت چون اکنون در میان
 اسلام اختلاف و اختلال بظهور آمده است بنابراین تا امر خلافت
 قرار نیابد و اختلاف هم با تلافی مبدل نگردد درین باب تمجیل و تمسای
 علی گفت من از عزم جزم خود بر نمی گردم پس چار و ناچار از هم
 باوی هم افکار شده بدر رفت . درین اثنا ابن عباس نیز آمده از علی
 پرسید که مغیره برای چه آمده بود . علی گفت برای آن آمده بود
 که مرا از افکار عزل معاویه بر گرداند اما بعد از آن خودش نیز با من
 هم افکار شده است . ابن عباس گفت اگر چه رأی نخستینش

شایان تحسین است . اما درین باب از موافقت نمودنش بوی تفاق نیز می آید بتصور من اکنون در عزل معاویه تجمیل نمودن شایان نیست . بل بعد از استقرار امر خلافت فراخور حال و زمان رفتار نمودن اولی مینماید . چون بنی امیه خریص مسند و جاهند . پس اگر در مناصب عالیہ ابقای خود را محقق دانند همانا از دعوی قتل عثمان که برای ابقاع مشکلات در امر خلافت آلتی مؤثر بدست آورده اند فارغ خواهند شد . بعد از حصول اتحاد افکار اسلام عزل ایشان بغایت آسان میگردد . اگر چه ابن عباس مقدمات یقینیه را بر اهلین عقلیه اثبات نموده بود . اما علی بدو چنان جواب داد که من حیل و دسائیس را دوست ندارم . و بغیر از تحصیل رضای خدا چیزی دیگر نمی خواهم . ابن عباس گفت آیا حدیث شریف (الحرب خدعة) را از من سعادت رسول الله بکوش هوش خود استماع نکرده . گفت آری . گفت پس معلوم شد که تو مردی شجاع هستی اما در امور حرب و سیاست بهره تمام نداری . بعد از آن از نزد علی برآمده پی کار خود گرفت . در اندک فرصت طلحه و زبیر و دیگر اصحاب کبار نیز گروه گروه نزد علی آمده قصاص عثمان را طلب کردند . علی گفت تاجعیت طاغیان و باغیان پریشان نکردد قصاص هم نمکن نخواهد شد . گفتند اگر طلحه ببصره و زبیر نیز بکوفه رفته باقوه کافیه عودت نمایند . در آن صورت هم اهل فساد بر باده می شوند و همه احکام او امر جناب خدا اجرامی تواند شد . بیعت هم بهمین شرایط قبول شده است . مگر علی از موافقت ایشان امتناع ورزید و گفت می ترسم که در اثنای اجرای قصاص در میان مسلمین فساد عظیم حادث گردد .

چون ایشان گفتار علی را پیران خرد سنجیده از افکار و رفتارش محقق دانستند که هرآینه در اندک زمان در ادارهٔ مسند خلافت عاجز خواهد شد . پس طلحه و زبیر و مغیره برای رفتن بجانب مکه اجازت خواستند . بعد از آن علی بعزل معاویه قرار قطعی داده ابن عباس را خواند و گفت می خواهی که ولایت شام را بتو بسپارم این عباس گفت من نمی خواهم چو نکه از معاویه هراس دارم .

القصه بعد از آن سهل بن حنیف را بشام و برادرش عثمان را بصره و عمار بن شهاب را بکوفه و عبدالله بن عباس را ببن و قیس بن سعد را بمصر و الی ساخته ارسال نمود . چون سهل بن حنیف بعد از طی منازل بتبوك و اصل شده يك فرقهٔ عسکر شام را دید و گفت اکنون والی شام من شده هستم . ایشان گفتند اگر بغیر از عثمان کسی دیگر ترا والی ساخته فرستاده باشد زود باز گرد و گرنه کارت بد خواهد شد پس چار و ناچار بجانب مدینه باز گردید . در هنگام وصول عثمان نیز بصره گروهی از بصریان برای اطاعت مسارعت و دیگران در قبول تأخیر نمودند . چون عماره بکوفه رسید طلحه و ابن خو بلبند و ملاقی شد و گفت اهل کوفه تبدیل ابو موسی را نمی خواهند باید که زود بسوی مدینه باز گرد و گرنه سر ترا می برم . پس عماره نیز بهودت مجبور شد . عبدالله بن عباس نیز ببن رسیده و آن مال را که قبل از آن یعلی بن منبه جباقت کرده بود گرفته راست بسوی مکه رفت . قیس بن سعد هم بمصر می رفت که در مکان ایله يك فرقهٔ عسکر مصر او را دیده پرسیدند که تو کیستی و چرا بمصر می روی . گفت من بطلب خون عثمان آمده ام در حقی او هم بعضی مصریان اطاعت و بسیاری تائی نمودند . القصه بعضی

وایان رجعت نموده و بعضی نیز در حال تذبذب یافت شده خلافت را
 بضعف و تردید دوچار گردانیدند . علی کرم الله تعالی وجهه
 طلحه و زبیر را که هنوز در مدینه بودند نزد خود خوانده از احوال
 حاضره آگاهی داد . و مکتوبی را بوالی قدیم کوفه یعنی
 ابوموسی و مکتوبی دیگر نیز بوالی شام معاویه فرستاده از احوال
 آن دیار استفسار فرمود . اگر چه ابوموسی از حال بیعت کند
 کان و امتناع ورزند کان چنانکه بچشم خود دیده بود خلیفه را مطلع
 گردانید . امام معاویه بعد از مدت سه ماه از شهادت عثمان
 رضی الله تعالی عنه نامه را حاضر ساخته بر اعاقه اش عبارۀ از معاویه
 بعلی برسد نوشته همراه شخصی مسمی قبیصه با بعضی تبلیغات شفا هیده
 فرستاد . قبیصه مدینه و اصل شده مکتوب را بعلی تسلیم نمود .
 علی مهر مکتوب را برداشته از میان ظرف کاغذی سفید بر آورده
 دید که یک حرف هم بالایش تحریر نشده است . و بجانب قبیصه متوجه
 شد و گفت این چه حال است و در شام چه چیزها میشوند . قبیصه
 گفت در شام امنیت تمام دارد و بزیر منبر که بالایش پیراهن خون
 الود عثمان او نیز است شصت هزار نفر از مشایخ قبائل جمع شده
 نالان و گریان قصاص عثمان را می خواهند . ازین کلام حال علی
 متغیر شد و گفت الله الله این چه حالست . من از خون عثمان
 تبریه ذمت می کنم . اگر چه اکنون قاتلان عثمان نجات یافته اند .
 اما بشیت خدا البته از جزأ رستگار نخواهند شد . در آن هنگام
 از عسکر یمن سبئیان که حاضر بودند بخشم تمام فریاد بر آورده گفتند
 قاصد سگان سگ را زود قتل نماید . اما علی بارأی رزین همچنان
 لشکر را تسکین و کاغد سفید را باز بدست آورده تسلیم و برای جنگ

معاویه عزم جزم نموده قاصدش را باز کردانید . اهل مدینه برای
 دانستن افکار خلیفه حنظله التمیمی را که محب و مقرب و ندیم قدیم علی
 بود نزد علی فرستادند . حنظله بقدر يك ساعت با علی مکالمه
 نموده و افکارش را مائل کارزار دید و گفت مصلحت آنست که درین
 امر مهم تأخیر نمائی . اما علی سخن او را نیز بسمع قبول اصفا
 نفرمود . پس طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما آتش جدال و قتال
 قبل از اشتعال بفرستاد دانسته بدان اجازت که اول تحصیل کرده
 بودند از مدینه برآمده بمکه رفتند . بعد از آن علی رضی الله تعالی عنه
 فرمود تا دلاوران برای جنگ آماده شده . و خودش بتعبیه لشکر
 مشغول گشته و عیلم را بحمد بن حنفیه سپرده و عبدالله بن عباس را
 یمنه و عمرو بن ابی سلمه را بیدره و برادر زاده ابو عبیده ابالبلی را
 مقدمه الجیش معین . و يك نفر را هم از آنانکه بر عثمان خروج کرده
 بودند بخدمت عسکریه استخدام نموده و تمام بن العباس را بمدینه
 و قثم بن العباس را نیز بمکه استخلاف کرده بوالیان کوفه و بصره و مصر
 امر فرستاد که بسرعت تمام برای کارزار مهیا شوند . اما درین
 اثنا از مکه مکرمه خبرهای مخالف بظهور آمده در تهیه اسباب محاربه
 شام تأخیر افتاد . هر چند بری الذمه بودن علی از خون عثمان که
 فی الحقیقه قتل اندات بزرگوار ظلم محض بود از تفصیلات سابقه واضح
 و لایح شده است با این همه انرا باز بصورتی واضح بیان نمایم .
 عثمان مخالف رضای خدا و سنت رسول الله کاری نکرده است .
 چونکه اهل غرض نیز بزرگترین خطایش را بدینوجه بیان
 می کردند که عثمان خویشاوندان خود را رعایت و حرمت بیشتر
 می کند . و جواب کلام ایشان نیز که در سنن سالفه بیان

شده است فی الحقیقه قذاعت بخش است . زیرا که بعضی رجال بنی امیه از سبب کفایت و درایت در زمان رسالت و بعضی نیز در هنگام خلافت شیخین در معظمات امور مملکت یافت شده اهلیت و قابلیت خود را اثبات کرده اند . چنانکه خالد بن ولید در زمان ارتداد یمن خدمت کرده بود ابن عامر نیز در هنگام ارتداد ایران خدمتهای خوب کرده است تعداد خود را نشان داده است .

حرمت و رعایت نمودن عثمان در حق مروان نیز بیجا نبود زیرا که در آمدن اسلام در دایره اتحاد و زائل شدن اختلاف و فساد که بعد از یزید در میان اسلام پدید شده بود تنها بحسن تدبیر و سعی کثیر مروان حاصل شده است . و حال آنکه بکفایت و اهلیت وی کواهی می دهند انبار نیز انشاء الله تعالی در جای خود یکان یکان عرض و بیان خواهیم کرد . بوجه سالف البیان چون وصول بنی امیه بمراتب و مناصب عالییه باعث انکسار قلوب بنی هاشم و سبب انفعال اهل مدینه شده آثار اختلال و اختلاف در اطراف و اکناف ممالک اسلامی پیدا شده از هر سو منازعات و مهاجرات بوقوع آمده بودند . پس بدست علی آلتی مؤثر نمانده بود که انرا برای دفع فساد و اختلال استعمال نماید . حاصل کلام بکبر سن عثمان حلم و حیا نیز که بدان موصوف بود منضم گشته ناره فساد باشتعال و وقوعه بجمعه قتل خلیفه بظهور آمد . آیا علی در هنگام ظهور چنین فساد با کدام قوت مقاومت می توانست کرد . چونکه از یکطرف مزاج عشیرتش بنی هاشم از عثمان منحرف شده و از طرف دیگر اهل مدینه یعنی انصار با اهل و عیال در حق خلیفه دل آزرده شده می گفتند

مادر ابتدای ظهور دین اسلام مهاجرین اسلام را مسکن و مأوی داده یاری کرده هستیم . با وجود که بنی امیه بظهور اسلام دشمن اسلام بودند چون ماحق رجحانیت داریم پس چرا در حق ایشان رعایت و حرمت بیشتر کرد . برای حل این مسئله رفتار و افکاری که انصار در هنگام بیعت سقیفه اظهار کرده بودند دلیلیست کافی . در دست علی بجز اولاد و اقربایش کسی دیگر نممانده بود که برای دفع اختلال استخدام نماید و هر قوتیکه داشت در استعمال آن دریغ نکرده است . چون فرزندش حسن و عم زاده اش عبد الله و دیگر خویشاوندانش برای محافظه عثمان از دل و جان سعی فراوان نموده اند . بنا برین بجهت برائت ذمت علی از خون عثمان دیگر دلیلی واضح و حکمی راجح نمی خواهد

(وقعهٔ جمل)

چون طلحه و زبیر دیدند که علی برای عزل و ایسان بنی امیه علی الخصوص بعزل معاویه عزم جزم کرده کلام ناصحانرا بسمع قبول اصغنامی فرماید . پس وقوع شقاق و نفاق و حصول اختلاف و افتراق در میان اسلام و رأی اصحاب کرام قبل از وقوع بنظر دور بین یقین مشاهده نموده و بوسیلهٔ حج بمکه رفته و اهل مکه را نیز از سبب قتل عثمان در اضطراب و هیجان یافتند . و از وقوع جدال و قتال در میان اسلام احترام تمام نموده گفتند اکنون برای اسلام الزم و اهم آنست که یکی از اصحاب کرام که مقبول خاص و عام باشد بیعت نمایند . و حصول چنین کار را آسان پنداشته و ام المؤمنین عایشه صدیقه را نیز در دائرهٔ اتفاق در آورده با سه

هزار نفر اهل مکه و حوالیش که جمع شده بودند بجانب مدینه عزیمت نمودند . اگرچه علی هم از حال شان آگاهی یافته اهل مدینه را بمقابله ایشان ترغیب و تشویق نموده بود . اما ایشان از بلند شدن آتش فتنه احتراز کرده در تکلیف علی تأنی ورزیدند .

اگرچه بعد از آن علی بعبدالله بن عمر مراجعت نموده بود اما آنها بدو چنان جواب داد که چون من هم از اهل مدینه هستم لاجرم از رأی ایشان جدا نمی توانم شد . علی گفت من از تو امنیت ندارم باید که کفیلی بمن بدهی عبدالله گفت کفیل هم نمی دهم اما بر تو خروج نخواهم کرد . بعد از آن مدینه را گذاشته راهی دیگر پیش گرفت . و در مدینه شایع شد که عبدالله بطرف شام رفته است . علی فرمود تا چند نفر زود برای گرفتنش مانند دود رفته هر چه تمامتر جستند . اثرش را کمتر یافته باز گردیدند .

اگرچه در دل اهل مدینه از رفتن عبدالله بجانب شام اضطراب تمام حاصل شده بود ولیکن از وعده اش که برای خروج نماندن داده بود مطمئن شده چنان تصور نمودند که ممکن که بسوی مکه رفته باشد . پس علی از طرف عبدالله اطمینان حاصل کرده باجمعی از متفقان بجانب مکه روان شد . اهل مکه نیز عایشه و طلحه و زبیر را پیشوای خود ساخته و از بزرگان بنی امیه سعید بن العاصی و ولید بن عقبه و والی مدینه عبدالله بن عامر که در هنگام قتل عثمان از مدینه برآمده بودند و علی و ابن عامر که یکی از یمن و دیگری از بصره عزل شده بامال و منال آمده بودند . مال را برای حصول مقصود بر کف نهاده و عایشه را بربیک شتر توانا که برایش خریده بودند سوار کرده بچنگ مدینه آهنگ نمودند . و چون در راه

خبر یافتند که علی از مدینه با قوه کافی برآمده بچنگ مکه می آید .
 پس طلحه و زبیر و علی و والی مکه عبدالله بن عامر و والی سابق
 بصره ابن عامر زود فراهم آمده و انجمن مشورت را عقد کرده
 هر یکی بوفق دانش خود رأی میزد که از ان میان ابن عامر چنان
 بیان نمود که اگر ما بجانب بصره رفتار نمایم هر آینه در انجایار
 و انصار بسیار خواهیم یافت . همکنسان رأیش را پسندیده از راه
 مدینه بسوی بصره منحرف گشته و امهات المؤمنین که همراه عایشه
 صدیقه رضی الله تعالی عنهما حج آمده بودند بهزار گریه و زاری عایشه
 را وداع و بادل حزین از وی جدا شدند . علی از شنیدن این خبر
 ممنون و مسرور شده با خود گفت چون در بصره مردمان صاحب
 افکار و خرد منسدان هوشیار بسیار هستند پس افکار ناهنجار
 اهل خروج را دانسته البته بمایار و انصار خواهند شد . طلحه
 و زبیر هنوز در مکه بودند که مروان بن الحکم نزد ایشان رفته گفت
 چون شما برای طلب خون عثمان خروج می نمایید پس ان سب انست که
 خلافت را نیز یکی از فرزندان عثمان قرار بدهید . طلحه گفت مستترین
 مهاجرین را پس گذاشته بفرزندان ایشان چه گونه توانیم
 داد . این کار هرگز نمی شود . بعد از ان مروان فرزندان زبیر و
 طلحه را یکان یکان یافته پرسید که اگر کار خلافت میسر شود در ان
 صورت خلیفه که خواهد شد . هر یکی پدر خود را نشان داد .
 عایشه صدیقه سخنهای مروانرا شنیده خبر فرستاد که تو برای انداختن
 افتراق در میان اسلام سعی می کنی . باید که فیمابعد از القای
 فساد خود در انکهدار . مروان پیاران خود گفت من می خواستم
 که مسند خلافت در دست بنی عبد مناف نماید . اما نشد (اطوار

و افکار رجال بنی امیه درین کار از هر جهت مشاهده می شود (فی الجمله ایشان از مکه برآمده بمکان حوَاب نام نزد یک شده بودند که ساکنان آنجا بعو عو آغاز نمودند . عایشه زمام شتر را بر گردانید و گفت من می خواهم که از اینجا برگردم . چونکه روزی رسول الله علیه السلام در هنگام مصاحبت با زوجات محترمه چنان فرموده بودند که (لیت شعری یکن تنبجها کلاب الحوَاب) یعنی کاشکی می دانستم که ساکن حوَاب بکدامی شما عو عو خواهند کرد . القصه بعد از آن بقدریک روز در آنجا نشسته و روز دوم علی الصبح خبر آمدن علی شایع شده در میان قافله و اوله افتاد . و راه بصره را پیش گرفته بسرعت تمام قطع منازل نموده نزدیک بصره شدند . و با عمیر بن عبدالله التیمی ملاقی گشته بصوابدید رأی و تدبیر عمیر عایشه صدیقه عبدالله بن عامر را که قبل از آن والی بصره بود نزد اعیان بصره فرستاد . و برای بعضی بزرگان مانند احنف بن قیس مکتوبها را نیز فرستاده از احوال آگاهی داد . و خود در مقام حنفین نام بجواب منتظر ماند . چون این خبر در میان بصره شایع شد عثمان بن حنیف که از طرف علی والی بصره شده بود عمران بن حصین و ابوالاسود الدولی را پیش عایشه فرستاده پرسید که شما برای چه در اینجا آمده اید . عایشه گفت من برای آن آمده ام که احوال و احوال اهل مدینه و جدال و قتال و شقاق و نفاق را که در میان اسلام بظهور آمده است بهمکنان اعلان و حتی الامکان در باب اصلاح آن سعی نمایم . بعد از آن میانجیان عثمان بن حنیف پیش طلحه وزیر رفته سبب آمدن ایشان نیز سؤال کردند . ایشان چنان جواب دادند که

ما برای طلب قصاص خون عثمان بن عفان آمده ایم • میانجیان عثمان
 گفتند ایا شما بعلی بیعت نکردید گفتند آری اما ما وقتی علی را بیعت
 کردیم که شمشیر بران بر کردن مانهاده بودند • با اینهمه بعد از آن
 هم برای گرفتن قاتلان عثمان بعلی کرة بعد اولی و مرة بعد اخری
 تکلیف کرده بودیم • اما چه فائده که علی از اهرم قبول نکرده است •
 پس فرستادگان عثمان باز کشته افکار ایشانرا بدو بیان کردند
 والی بصره ارکان هیئت و اعیان مملکت را فراهم آورده مشورت
 نمودند • بعضی از ایشان تا آمدن علی صبر و تأنی را اظهار
 و بعضی نیز جانب صلح را اختیار کردن مناسب دیدند • اما والی
 بصره تا آمدن علی برای مدافعه قرار داده و خلق را بجانب افکار
 خود دعوت کرده در میان میدان حرب در آمدند • اما فرقه از اهل
 بصره که محب عثمان بن عفان بودند با فرقه عایشه ملحق گشته •
 و مبارزان طرفین نخستین جنگ را با سنگ آغاز و بعد از آن دست را
 بسلاح دراز و اهسته آهسته جدال بقتال مبدل و تاتار یکی شب
 محاربه شدید نموده از یکدیگر جدا شدند • روز دیگر نیز
 جنگاوران طرفین در میدان حرب در آمده دلاوران اسلام که بجانب
 عایشه بودند چنان بیان میکردند که طلحه و زبیر کرها بعلی بیعت کرده
 اند چونکه علی هم در قتل عثمان دخل داشت • بزرگان عسکر
 بصره که از طرف علی مدافعه می کردند بدلائل قطعی بیان میشوند که
 ماقاتل عثمان نیستیم • و همکنان علی را طوعاً بیعت کرده اند •
 و چون خروج عایشه بخلاف رضای باریست • پس کنه این
 خونریزی نه ما بلکه تنها شما عائدست • اگر چه دلائل
 مذکور با خطبه های طول و طویل بیان شده بودند • اما حجت

طرفین مانع جنگ نشده باقیه الامر بنا بر پنج سی و ششم سنه هجرت
سنیه در اواخر ربیع الاخر نائره جدال و قتال باشتعال آمده و تا هنگام
شام بشدت تمام محاربه به خون اشام واقع شده و بسیاری کسان
از طرفین تجرع کأس هلاک نموده از یکدیگر جدا شدند . اگرچه
درین محاربه قائد جیش بصره بنام حکیم و از بزرگان جنگاوران
ذریح نام مقتول و از رئیسان فرقه عسکر حرقوص هم اسیر شده بود
اما حرقوص باز فرار نموده ببصره درآمد . پیش ازین هم
درستور سالفه بیان کرده بودیم که چون طلحه و زبیر بمکه درآمدند
اهل مکه را از سبب قتل عثمان در همچنان بی پایان یافتند . و چاره
اتحاد اخوان و جمع کلمه اسلام را آنها در تبدیل خلافت
پنداشته عایشه صدیقه را پیشوای خود ساختند . علی نیز
از احوال شان آگاهی یافته اهل مدینه را بجهت مقابله ایشان
تشویق و ترغیب داده بود . مگر اهل مدینه راه تائی را پیش
گرفته تکلیفش را قبول نکرده بودند لاجرم ان ذات بزکوار از تمامی
مهاجرین و انصار تنها نه صد نفر جرار موافق افکار خود فرمانبردار
یافته و پای همت را در رکاب عزیمت نهاده بر مرکب راهوار سوار
می شد که عبدالله بن سلام لکام توسنش را استوار گرفت و گفت
ای شهسوار عرصه گیر و دار بافکار این خاکسار اکنون مدینه
را مکن دار که دیگر بار یافتن حکومت بسیار دشوار خواهد شد .
مگر دیگر حاضران بعید السلام چنان بیان کردند که تودست خود
را ازوباز دار زیرا که انهم از اصحاب کبار فرستاده پروردگارست
دس علی بتاریخ سی و ششم سنه هجرت سنیه در ماه ربیع الثانی
برفتار آمده و در مکان ربنده نام واصل شده خبر یافت که عایشه و طلحه

وزیر بصره رسیده اند . در آن اثنا فرزندش حسن نیز بموقع مذکور آمده و در اثنای صحبت بلند شدن آتش فساد در میان اسلام و ظهور اختلال و اختلاف افکار مردمان را در میان سخن آورد و گفت در هنگام محاصره عثمان شما گفته بودم که اگر اکنون از مدینه برآمده در جایی دیگر بنشینید بهتر خواهد شد . آنوقت سخن مرا اصفا نفرمودید . بعد از قتل عثمان نیز عرض کرده بودم که تا آمدن قبائل عرب بیعت را قبول نکنید . از این نشنیدید . بعد از آن هم گفته بودم که تا دفع شدن اختلال که در مکه بظهور آمده است در خانه خود نشسته بعواقب امور منتظر باشید . از اهرام قبول نفرمودید . اما چه فائده که اکنون کار دشوار شده در میان اسلام قتال و جدال بظهور آمده است . علی بدو جواب داد که در هنگام محاصره عثمان بر آمدن ما از مدینه ممکن نبود چونکه ما اهرام احاطه کرده بودند . و در قبول نمودن بیعت نیز صبر و تأنی جائز نبود چونکه بعد از ارتحال رسول الله خلافت حق من بود و بدیگری رسید . بعد از او هم دو ذات دیگر بر مسند خلافت قرار گرفتند . اگر بعد از شهادت خلیفه سوم باز در قبول بیعت تأنی میکردم همانا مانند اول کاری بظهور آمده حق اهل مدینه ضایع میشد . اکنون نیز برای تسکین آن فساد که از سبب خروج طلحه وزیر و هجرت اهل مکه بظهور آمده است هیچکس سعی نمیکند که من با آرام بنشینم . و اگر اکنون خود را باز کشم هر اینه اهل مدینه را در محال خطر می اندازم . بعد از آن محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را برای استمداد بجانب کوفه فرستاد . و خود در مقام رزده نام نشسته چند نفر دیگر را بجهت تشویق کارزار باطراف و کنار روان و فرقه را که از قبیله طی بامداد وی آمده بود قبول نمود . در آن

ایشنا بعضی کسان از اهلان مدینه بقصد کشف مقصد علی آمده سبب
 تهیه سفر را سؤال کردند . گفت مقصد ما آنست که فساد را
 برداشته مخالفانرا بقهر و جبر در دایره اطاعت دراریم . بعد از آن
 در راه افتساده و ابولیلی ابن عمرو بن الجراح را رئیس مقدمه الجیش
 ساخته پیش فرستاد . و در هنگام وصول بمواطن اسد و طی
 ابولیلی گفت اگر اجازت باشد ماهم همراه شما بیاییم . گفت شما
 بر جای خود بمانید زیرا که بدین کار مهاجرین هم کفایت میکنند .
 و هنوز در اینجا بود که مردی را از بنی شیبان دیده از رفتار و کردار
 والی کوفه ابوموسی استفسار فرمود . گفت ابوموسی از کارزار
 پرهیز میکند . و میل بجانب صلح و صلاح دارد . علی گفت
 مقصود ما نیز همین است .

اگر چه عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما نامه ها را بکوفه و مدینه
 و نامه فرستاده مردمانرا برای خروج دعوت نموده بود . اما والی
 کوفه ابوموسی و اهل مدینه از ترس حدوث فتنه و فساد از امداد
 امتناع ورزیده دعوت عایشه را قبول نکردند .

علی هنوز در موقع ذی قار بود که والی بصره عثمان بن حنیف آمده
 کارزارها را که پیش از آن در میان فریقین بوقوع آمده بودند تعریف
 کرده اثر زخهارا که در آن کارزار گرفته بودند نشان داد . علی
 از صبر و تحملش ممنون و محظوظ شده دست دعا برداشت و در حق
 وی دعای خیر و در حق طلحه و زبیر دعای بد کرد و گفت ای عثمان
 پیش ازین دوزات ستوده صفات که بهترین ناس بودند خلیفه شده
 همواره بامر خدا اقتدا و بکتاب و سنت و جماعت اتباع نموده و همکنان
 سر اطاعت را بر خط فرمان شان نهاده بودند . بعد از آن در میان

مردمان فتنه و فساد پیدا و در افکار خورد و کلان عدم اطراد
 هویدا گشته خلیفه سوم را شهید کرده بیعت بمن نمودند . چون
 در آن زمان طلحه و زبیر نیز در زمره ایشان داخل بودند .
 پس اکنون رواست که هر دوشان در میدان مخالفت قیام
 نمایند .

دران اثنا محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر با چند نفر بکوفه درآمده
 ابو موسی را برای امداد علی دعوت نمودند . ابو موسی جواب
 داد که درین باب قعود برای ثواب آخرت و قیام نیز برای سود دنیا
 است . و چون ما آخرت را بردنیا ترجیح مینماییم لا جرم قعود را
 اختیار کرده بر طرف میناییم . و دیگران را نیز بجهت قعود ترغیب
 نمود . اگرچه پیران علی افکارش را مانع افکار خود دیده
 بعض حریفهای دشوار بر زبان راندند اما ابو موسی باز بسخن آغاز
 نمود و گفت چون هنوز هم حلقه بیعت عثمان در گردن من و علی
 آویزانست بنابراین اکنون بجز قصاص قاتلان عثمان بکار دیگر تشبث
 نمودن شایان نیست . بعد از اتمام این کلام از سفیران علی بکلی
 اعراض نمود چون محمد بن مشار الیهما سعی خود را بیفایده دیدند
 زود بجانب موقع (ذی قار) رفتار و افکار و گفتار ابو موسی
 را یکان یکان بعلی بیان نمودند .

بعد از آن علی اشتر و عبدالله ابن عباس را برای اقناع ابو موسی
 فرستاده و ایشان هم ابو موسی و ساکنان کوفه را در افکار قدیم
 برقرار و پایدار یافته باز گشتند . و حقیقت حال را بعلی اظهار کردند .
 بعد از آن علی رضی الله تعالی عنه فرزند خود حسن را با عمار بن

یاسر برای مایل گردانیدن ابوموسی و اهل کوفه ارسال نمود .
 چون ایشان بکوفه واصل شده راست بجانب مسجد رفته درون
 درآمدند ابوموسی از حال شان آگاهی یافته و بسوی مسجد بششافته
 و حسن را در بر گرفته محبت و ممنونیت خود را اظهار نمود . پس
 عمار بن یاسر بسخن آغاز نمود و گفت ای ابوموسی تو بامیر المؤمنین علی
 تعدی کرده باطائفة فجرة ملحق شده . ابوموسی گفت من در چنین
 فعل هرگز یافت نشده ام . حسن گفت پس چرا اهل کوفه را
 از امداد ممانع مینمایی . مادر میان مسلمین بجز صلاح و فلاح
 چیزی دیگر نمی خواهم . امیر المؤمنین بغیر از جناب رب العالمین
 از هیچ چیز نمی ترسد . ابوموسی گفت کلام شما درست است ولیکن من
 از پیغمبر علیه السلام شنیده ام که در اندک زمان در میان مسلمانان فتنه
 کلان حادث خواهد شد . و آنانکه در آن دخل ناکرده با آرام
 میشینند از دخل کنندگان و متحرکان بهتر هستند . چونکه
 مسلمانان برادر یکدیگرند و مال و خون شان بر یکدیگر حرام است .
 عمار از روایت این حدیث بغایت خشمناک شده در حق ابوموسی
 چنان سخنهای سخت گفتن گرفت که نزدیک بود که در میان حاضران
 فساد عظیم بر پا گردد اما ابوموسی زود فتنه را ساکن گردانیده
 بکار خود مشغول شد . و بعضی امرای اسلام مانند زید بن
 صوحان و قعقاع فرصت را غنیمت شمردند برای امداد علی مرد ما را
 دعوت نموده و بقدر نه هزار نفر از اهل کوفه دعوت شان را
 قبول کرده گروهی از راه خشکی و گروهی از راه دریا بامسداد
 ششافته و یاری کنندگان اهل بصره نیز بموقع (ذی قار) رسیده
 باعلی ملاقی شدند . علی بعد از التفات فراوان بدیشان چنان بیان

نمود که ما شما را برای آن دعوت کردیم که در میان ما و برادران
 بصریان ما آشتی گردانید چونکه ما یکا ر نمی خواهیم بلکه آرزوی
 صلح و صلاح داریم . نخستین ایشان را بجانب صلح و صلاح
 دعوت میکنیم . اگر قبول نمایند بهتر . وگرنه باز ایشان را
 بسوی صلح و صلاح دعوت مینماییم . اما اگر ایشان بظلم و عدوان
 بکرایند در آن صورت مانیز چاره و ناچار ایشان را بزور و جبر
 در دایره صلاح می دراریم . بعد از آن از اصحاب رسول الله
 علیه السلام قعقاع بن عمرو را بطریق سفارت نزد عایشه رضی الله
 تعالی عنها فرستاد چون قعقاع بسوی بصره روان و بخدمت
 ام المؤمنین عایشه واصل شده پرسید که ای مادر مهربان ما شما چرا
 در اینجا آمده هستید . گفت برای اصلاح امت آمده ام . گفت
 در آن صورت طلحه و زبیر را بخوانید تا ما با هم سخن رانیم و شما هم
 استماع فرمایید . عایشه فرمود تا هر دو شان با هم زود آمدند .
 قعقاع بدیشان گفت شما چرا در اینجا آمده اید گفتند برای اصلاح
 امت . گفت اصلاح امت عبارت از چیست . گفتند قصاص
 قاتلان عثمان است . گفت شما برای قتل ششصد نفر از بصریان که
 بر عثمان خروج کرده بودند بر پاشدید . شش هزار نفر بغضب
 تمام از شما جدا شده از بصره بدر رفتند . و در وقت کمر رفتن
 حرقوص بن زهیر نیز شش هزار نفر برخاسته و با شما مقابله نموده
 در محافظه اش بکوشیدند . اگر بقتل دیگران نیز برخیزید
 قبیله ربهه و مضر هم قیام نموده در میان اسلام فساد عظیم
 برپا خواهند کرد . ای آن اصلاح که شما میگویند اینست . نه نه .
 بل کار را فراخور حال سرانجام باید داد . عایشه گفت درین

باب افکار توچیست . گفت چاره آن همان تسکین فتنه و فسادست .
 چونکه اگر فساد از میان برخیزد حال آن کسان که بر عثمان خروج
 کرده بودند نیز تباه میگردد . باید که این فرصت را از دست
 ندهید . و آلت خیر شده ما را در معرض بلا میفکنید تا بحسن عاقبت
 نائل میشوید . اگر ما هم بمقاومت برخیزیم . هر انیه هر دو
 جانب مادلک خواهد شد . عایشه و طلحه و زبیر رأی قعقاع
 را تحسین نموده گفتند اگر رأی علی نیز چنین باشد صلح و صلاح
 مقررست . پس قعقاع نزد علی آمده وقوع حال را بیان نمود .
 آنهم بر حسن رأیش افرین خواند . در آن اثنا بسیاری کسان از
 اهل بصره آمده بعلی بیعت کردند . و امید صلح و صلاح نیز
 قوت تمام یافته بود که رئیس آن طوائف که بر عثمان خروج کرده
 بودند از انجسام کار نافر جام خود هر اسان کشته و فائده خود را
 در القای فساد پنداشته افراد قبیله ر بیعه و مضر و دیگر قبائل که
 در بصره مسکن داشتند بر دلاوران ر بیعه و مضر و غیرهما که از کوفه
 آمده بودند شبحون آورده آتش فساد را از سر نو تیز گردانیدند .
 اگر چه طلحه و قعقاع آنرا بعلی و علی نیز بطلحه نسبت داده یکدیگر را
 متهم ساخته بودند اما در حقیقت حال فساد قاتلان عثمان بوده است .
 فی الجمله روزی علی بازیر ملاقات کرد و گفت آیا پیاد نمی آری که
 وقتی ما هر دو در حضور فیض کنجور رسول الله علیه السلام حاضر
 بودیم که ذات مبارک شان بجانب تو متوجه شده فرموده بودند که ای
 زبیر عنقریب فسادی بظهور خواهد آمد و تو در آن فساد بعلی ظلم
 خواهی کرد . گفت آری یاد دارم اما سوگو کند میخورم که من
 درین کار داخل نخواهم شد . بعد از آن بصره رفته برای